



۲

خیال پخته!



۳

ادبیاتی برای
تمام نسل‌ها



۵

گفت‌وگو با نویسنده
رمان «زایو»



۶

جریان‌سازی هشتگی



۸

آقای همه‌دان!



آینده‌ای که در دنیای فیلم و کتاب‌های جدید می‌بینیم چقدر واقعیت دارد؟

ادای نویسنده‌ها را بده!

۴



خیال پخته!



حسین
شکیب‌راد
دبیر «نوجوان»

سرمقاله قبلی را برای پدرم خواندم. گفت تو که خودت هم با شکلات راضی نمی‌شدی، البته به جای شکلات کلمه دیگری به کار برد (نام حیوانی درازگوش!). راست می‌گفت من هم به این سادگی ها گوشم بدهکار نبود. ولی این به خاطر روحیه بلندپروازانه ام بود. همیشه دنبال جستجوی چیزهای نو بودم و خلق روش های جدید. روحیه‌ای که ویژه دوران نوجوانی است اما شما دهه هشتادی‌های عزیز خیلی بیشتر از نوجوان‌های دوره‌های قبل به آن دچارید. اگرچه ممکن است این خیال‌پردازی‌ها گاهی خام از آب در بیاید.

بزرگترها و اساساً کسانی که سنشان بالا رفته است، دنبال ثباتند، دنبال حفظ چیزهایی که از گذشته داشته‌اند. ولی نوجوانی سن کشف است و نوجویی. و این اختلاف می‌شود اول چالش نوجوان‌ها با والدین و سایر بزرگترهای اطرافشان. اصلاً به خیلی از پدر و مادرها که نگاه کنی ته دلشان می‌خواهند فرزندشان بدون گذر از دوره نوجوانی، از کودکی وارد جوانی شود. نه اینکه کودکی سختی نداشته باشد یا جوانی باعث شود خیال والدین از فرزندشان راحت شود؛ نه. فقط پیچیدگی‌های نسل نوجوانی است که باعث شده خیلی از بزرگترها این دوره را به رسمیت نشناسند.

حالا تویی که ادعایت هم می‌شود دانش‌دوست بیشتر از قدیمی‌هاست و به خاطر اتصال شبانه‌روزی‌ات به منابع علم در فضای مجازی خیلی سرت می‌شود؛ بد نیست بدانی که یکی از دغدغه‌های پدر و مادرت همین است که تو برای حفظ کردن داشته‌هایت تلاشی نمی‌کنی. این داشته‌ها فقط مال و منال نیست. گاهی یک ارزش فرهنگی و دینی است که سال‌های سال و به اصطلاح سینه به سینه به تو رسیده است.

البته اگر روی صحبت‌م با بزرگترها شود به آنها هم می‌گویم که قدر شما را بدانند و برای خوبی‌هایتان درست تشویقتان کنند. این خیلی بد است که مثلاً در کارهای خانه کمک کنی و تشکری از تو نکنند و بگویند بزرگ شده و نمی‌شود برای هر کاری به او آفرین گفت؛ آن وقت سر صحبت درباره سفر با دوستان هم سن و سالت که باز می‌شود بگویند تو هنوز سنت کم است و نباید بدون خانواده جایی بروی!

خلاصه حرف این است که هم باید به تفاوت‌های نسلی احترام گذاشت و آنها را درک کرد و هم تلاش کرد برای کم کردن فاصله‌ها. اگر دیدی والدینت دست به کار نمی‌شوند؛ تو خودت وارد عمل شو. می‌دانم استدلال‌هایشان گاهی قانع‌کننده نیست، ولی تو هم باید کمی سعی کنی در اتمسفر گفت‌وگو با آنها خودت را قرار بدهی و یادت باشد که آنها به حفظ گذشته‌ای که برایش زحمت کشیده‌اند علاقه دارند؛ به خصوص حفظ رفتارها و باورهایی که به آن می‌گویند؛ ارزش. بعد از آن می‌توانی بروی سراغ بلندپروازی‌هایت و خیال‌های پخته‌ات!



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۸ ■ ۲۷ شهریور ۱۳۹۹



شما هم می‌تونید
شعر، داستان
یادداشت
یا متن‌های ادبی
خودتون رو از
طریق ایمیل
ضمیمه که در
صفحه ۸ اومده
برامون ارسال
کنید تا در صفحه
قلمرو چاپ کنیم

چون شکر شیرین

امروز ۲۷ شهریور، روز بزرگداشت شعر و ادب فارسی است
با چند یادداشت نوجوانانه آن را گرامی داشته‌ایم



مبینا یگانه
۱۷ ساله از شیراز

روان‌شناسی را که خواند، انگیزه‌ای ابدی به همه تقدیم کرد.
موسیقی شعرها را که آموخت، آنقدر با احساس می‌خواند که مولانا و سعدی و حافظ، یک رسم زندگی شدند. روز اثربخشی بود وقتی با جامعه‌شناسی و تاریخ یادآور شد که با شناخت ارزش‌های جهان اجتماعی و اصالت سرزمین‌مان می‌توانیم دنیا را به جای بهتری تبدیل کنیم. دیگر همه منتظر بودند تا با تحلیل اقتصادی او همراه شوند و یک زندگی با صرفه را تجربه کنند. حال نگاه‌های خوشحال به انتخابش مفتخر بودند و دانستند علوم انسانی پناهگاهی برای فرار از اعداد و ارقام نیست بلکه زیربنای توسعه و ضامن سلامت روحی یک جامعه است؛ راهی برای انسان بودن!



امیرعلی حبیبی

تنگ‌تر از نفس‌های بیماران مبتلا به کرونا باشه اما قد کشیدن تک‌تک بچه‌های این سرزمین، ریشه‌کردنش در بن‌جانشان و اولین نفس یک نوزاد برایش حکم جانی دوباره داره... البته جان دارد... پر جان‌تر می‌شود... ریشه دارد، استوارتر می‌شود... نفس می‌کشد، پرامیدتر می‌شود... به شرط این‌که من و تو نوجوان رهرو این سالک پیر باشیم و کمکش کنیم...
زبان فارسی مادری است فراموش شده که من بچه‌اش از ۳۶۵ روز سال، روز مادر به یادش می‌افتم و دست‌گل هم نمی‌خرم.
روز بزرگ بزرگداشت بزرگ‌ترین همراه همیشه‌گی پارسیان گرامی.



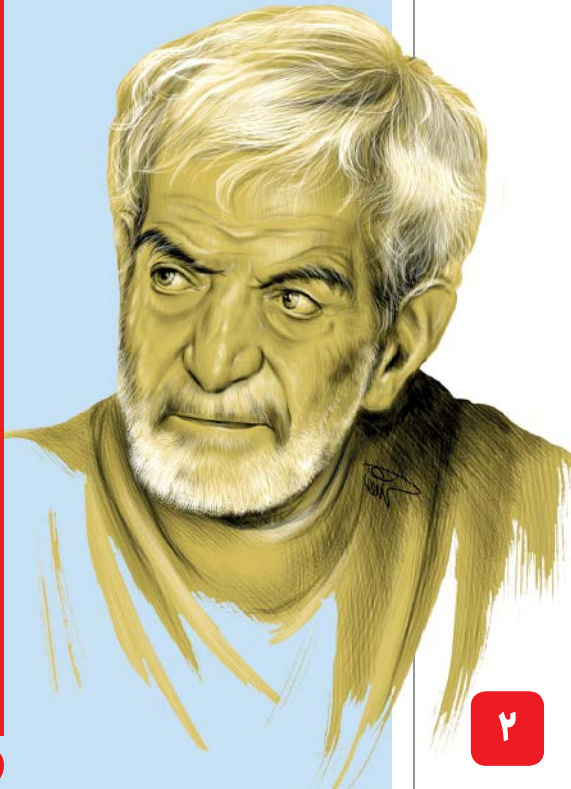
محدّثه جلیلی
۱۸ ساله از قم

«فقر ترجمه!»

تاحالا به این فکر کردید که وقتی به کتابی ترجمه می‌شه، ما چه چیزهایی رو از دست می‌دیم؟!
کتاب‌ها مملو از احساسات‌اند و همین عاملی تاثیرگذار روی انسان‌هاست اما متأسفانه در ترجمه کتاب، ممکنه از احساسات اصلی شخصیت‌ها دور بشیم و نتوانیم اون‌طوری که باید و شاید، تفکرات نویسنده رو درک کنیم.
و همچنین باید بپذیریم بخشی از لحن و صدای نویسنده اثر زمانی که در قالب دستور زبان‌های مختلفی قرار می‌گیرد، از بین می‌رود و ساختارهای جدید تبدیل به نمادی از صدا و لحن مترجم می‌شود!
از میان رفتن کلمات هم‌آوا و قافیه‌دار هم که به‌کنار؛ گاهی اوقات ترجمه لذت خواندن و آج‌آرای‌های دلنشین را از ما می‌گیرد.
اما مهم‌تر از همه این‌ها که عامل اصلی تفاوت متن اصلی با ترجمه اثر است، سبک نویسنده و مترجم است!
و میزان مهارت و آگاهی مترجم نیز در همین مرحله سنجیده می‌شود...
گاهی یک اثر با ترجمه‌ای سطحی، ارزش خود را در میان خوانندگان از دست می‌دهد و گاه اثری با ترجمه‌ای دلچسب و شیرین، به عنوان یکی از شاهکارهای ادبی به یادگار می‌ماند و از متن اصلی خود بیشتر مورد استقبال قرار می‌گیرد...
چیزی که بدیهی است، میزان خلاقیت مترجم است!
و نباید دست کمی از یک نویسنده با تجربه داشته باشد و در صورتی که بتواند حداقل به اندازه اثر اصلی، شاهکاری خلق کند، قابل تقدیر است!

«بزرگداشت غریبه‌آشنا»

امروز بزرگداشت یک غریبه است، غریبه‌ای که با گوشت و پوست و استخوان ما آمیخته شده و ما سخت فراموشش کردیم، اینقدر سخت که با زیانمان گلویش را فشار می‌دهیم و این مادر مهربان روزگار خوش و ناخوش حتی با نفس‌های بی‌رمقش حالمان را خوب می‌کند و شب یلدامون رو بدون فال نمی‌ذاره و روزمون رو بدون حال و احوال... اما حواس مون بهش نیست... روز بزرگداشت شعر و ادب فارسی، زبانی که تو موم دنیا بی‌مثاله و شیرینی شیرینی و نطق شیلای طوطی و شور آواز شجریان و دلنشینی خط میرعماد از او به عاریه گرفته شده. شاید این روزها بهش سخت بگذره و روزگارش خوش نباشه. شاید نفسش





قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۸ ■ ۲۷ شهریور ۱۳۹۹

نوجوانان
جامع



پریسا سادات مناجاتی
۱۷ ساله از کرج

از قرن ۱۴ به قرن ۷

سلام حافظ جان امیدوارم حال دلت خوب باشه! می دانم نمی شود شاعر بود اما معشوق نداشت ولی نمیدانم چرا مردم اینجا دلشان نمی خواهد در کتاب های درسی از عشق حرف بزنند، اصلا مگر عشق، آن هم عشق آسمانی به معشوق ابدی مان خداوند، روح دهنده به ادبیات نیست؟! پس چرا آن را حذف می کنند و به جایش داستان هایی می گذارند که خالی از عشق است! فارغ از اینکه عشق و ادبیات دو عنصر جدا ناشدنی از هم هستند و باید آنها را از نوجوانی آموخت.

راستی حافظ جان تو خبر از فردوسی داری؟! چند شبی است که به خوابم می آید. سلامم را به او برسان و بگو ما را ببخشد که کلمات فارسی را انقدر دست خوش تغییر می کنیم، و مدام از کلمات بیگانه در گفتگوهای مان استفاده می کنیم، البته همش هم تقصیر ما نیست. دوستان مولف هم در تالیف کتاب دل نمی سوزاند و به قولی هرچه کلمه بیگانه است، وارد ادبیات می کنند و خدای نا کرده اگر معادلی هم قرار بدهند اوضاع بدتر می شود. فردوسی جان راستی شما آنجا عکس خویش انداز می اندازید! خلاصه اینکه اینجا اوضاع ادبیات خراب تر از این حرفاست و امیدوارم ما رو ببخشید که داریم سال هارنج و تلاش شما را به برای به اوج رساندن ادبیات ضایع می کنیم. این نامه رو برایت پست می کنم و امیدوارم دچار ممیزی نشود و تمام و کمال به دستت برسد.



مریم محمدی
۱۷ ساله از تهران

چه می خوانیم؟

بندگان خدا ادیبان قدیمی، می نشستند فکر می کردند، فسفر می سوزاندند، سراغ سوژه هایشان را از گل و گیاه و طبیعت می گرفتند، با هزار زحمت کاغذ تهیه می کردند، قلم در دوات می گذاشتند که نصف بیشتر اوقات جوهر پس می داد و نوشته هایشان را تابه می کرد؛ بعد دنبال چهار تا آدم سواد دار می گشتند که نوشته هایشان را بخوانند و نظر بدهند و ببرند بلاد های مختلف تا که تو، ای جوان، اکنون بیایی و کتاب های زرد و شعرهای بی سرو ته بخوانی؟! خبرها حاکی از این است که با چاپ و انتشار هر یک از این نوشته های زیرزمینی، جمیع ادیبان کهن در گورشان تا خود صبح می لرزند....

شما بیا و در جمع مردم داد برآور که سه تا از آثار فلان فرد شاعر نما را نام ببرید؟ همه با هم عین وعده های غذایی می گذارند جلویت. حالا باز هم داد برآور که ای مردم، رستم پسر که بود؟ به هزار روش شعبده بازان خود را تا خود قیامت غیب می کنند. اگر شعرای آن دوران در جمع همین مردم بودند فریاد و اسفا بر نمی آوردند و سر به بیابان نمی گذاشتند؟ فرزندانم، ادبیات را در کتاب درسی جست و جو کن و با سختی متون آنها کنار بیا و آنها را بخوان تا خاطر ادیبان آرام گردد.



باران هادیان
از اصفهان

من و تاریخ ادبیات همین الان یهویی

دلم می خواد وارد ماشین زمان بشم و برگردم به گذشته های دور.

دلم می خواد یک سر برم به قرون مختلف مثلا برم به قرنی که حافظ زندگی می کرده.

لب همون جوبی که می نشسته و گذر عمر می دیده. می نشستم پیش اش تا یکم نصیحتم کنه بهم بگه: ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی / تا راهرو نباشی کی راهبر شوی؟

یا مثلا همراه فردوسی می شدم و کمکش می کردم. آخه ۳۰ سال نوشتن واقعا خسته کننده است.

شاید باهاش حرف می زدم و می گفتم جناب فردوسی بسی سختی کشیدی در این سال سی اون وقت یه عده حتی به خودشون زحمت نمی دن فارسی بنویسن و به قول خودشون فینگلیش می نویسن یا می رفتم به همون زمانی که مولانا و شمس توی کوچه پس کوچه ها همدیگه رو ملاقات کردن و رفاقتشون شروع شد یا می رفتم به همون مدرسه فرانسوی که نیمایوشیخ شعر نو فارسی نوشت.

همون موقع می رفتم به زمان مهدی اخوان ثالث و بعد وقتی زمانم تموم شد شاید دیگه سوار بشم و برگردم به زمانی که کسی در مورد زندگی بزرگانمون چیزی نمی دونه.

دلم نمی خواد برگردم به زمانی که کسی از زلف یارو جعد گیسویش شعر نمی نویسه یا حتی نمی خونه.



محمد پارسا بحرینی
۱۷ ساله از کرج

ادبیاتی برای تمام نسل ها



برایم سوال شده بود که اگر شاعرو عالم بزرگی چون سعدی زنده می بود و اوضاع و احوال این روزهای جهانمان را می دید، چه می گفت و چه می کرد.

آیا قلم به دست می گرفت و مشغول به نوشتن بوستان و گلستان ۲ و ۳ می شد یا بی خیال نوشتن ورژن ۲۰۲۰ کتاب هایش می شد و به دنبال دیواری می گشت که بتواند سرش را به آن

کوبیده و خود را از زندگی در چنین جهانی خلاص کند؟

پس برای پیدا کردن جواب سوالم شروع به مطالعه ورژن قرن هفتم کتاب های شیخ کردم. حسابی تعجب کردم اما تمام مسائلی که شیخ در حکایت هایش بیان کرده بود، مسائل دنیای امروز ما نیز بودند. افراد ظالم، دروغگو و خودخواه گرفته تا فقر مالی و فکری، بین جهان زمان او و ما مشترک بودند و شیخ راجع بهشان نوشته بود و درس هایی داده بود.

همچنین تمام ویژگی های اخلاقی و رفتاری که در خصوص شان نوشته بود و وجودشان را لازم دانسته بود یا محکوم کرده بود نیز دقیقا همان هایی بودند که امروزه نبودشان را حس می کنیم. از قناعت و صبوری گرفته تا تعصب و غرور بیجا.

اما با مطالعه دقیق آثار شیخ، جواب سوالم را پیدا کردم.

اگر شیخ جوامع این روزهایمان را می دید نه به نوشتن ورژن جدید کتابی مشغول می شد و نه از شدت تعجب و انزجار به دنبال دیوار می گشت. در واقع تفاوتی ندارد که ۸۰۰ سال قبل، امروز یا ۸۰۰ سال بعد زندگی کنید. اکثر مسائل، مشکلات و کمبودهای زمان ما و زمان های دیگر مشابه هم هستند، اکثر نقص های اخلاقی و رفتاری بین مردمان زمان های مختلف مشترک هستند. در واقع آثار سعدی و سایر شاعران و نویسندگان فرهیخته تاریخ مان می توانند درست به همان اندازه ای که برای مردم زمان خودشان کارایی داشته اند، برای ما نیز کارایی داشته باشند.



امیررضا افشاری
۱۷ ساله از تهران

یار مهربان

کتاب، همان یار مهربانی که از کودکی همراهمان بوده و این یار همیشگی که همواره و در هر لحظه یاریمان کرده و مطالب جدیدی را به ما آموخته، حال به دست افرادی سودجو افتاده است که خاطری ما و کتابی را که با تمام بی زبانی اش با تمام زبان های دنیا با ما سخن می گوید را آزرده کرده است و با نرخ های عجیب و سرسام آور به فروش می رسد و باعث شده قدرت خرید مردم برای خرید این یار ارزشمند به شدت کاهش یابد و به تبع آن سرانه مطالعه هم دچار کاستی شود.

با این اتفاقات، حتی افراد کتابخوان هم مجبور به دوری از همدم همیشگی خود می شوند. حتی با این که وضعیت نشر در کشور وضع مساعدی ندارد، ولی کسی کوتاه نمی آید و مصر هستند با همان قیمت های نجومی به فروش برسد. کتابفروشی ها دیگر آن رنگ و بوی سابق را ندارند. عطر کتاب نویی که مردم با ذوق می خریدند دیگر در شهر نمی پیچد و دیگر حال خوب و دلنشینی که در چهره شهر کتابداران و کتابخوانان دیده می شد از شهر رخت بر بسته و رفته است. به امید روزی که کمی بیشتر به فکر حال دل هم باشیم نه به فکر جیب خودمان.



حدیثه محمدی
۱۷ ساله از کرج

مطالعه به قیمت گرانی

از اوضاع و احوال کتاب ها خبر داری؟

می دونی الان کمتر کسی میتونه کتاب بخره! چرا؟! فکر کنم کمتر کسی هست که از قیمت های کتاب خبر نداشته باشه. من نمی دونم شنیدی میگن سرانه مطالعه در کشور کمه، خب با این قیمتا کی میتونه کتاب بخره؟

دلمون خیلی کتابای خوب می خواد، وقتی دوستانم کتاب معرفی می کنن من هیجان دارم که سریع اون کتاب رو تهیه کنم و بخونم اما وقتی از قیمتش مطلع می شم پیشمانی میاد سراغم. کتاب خوندن حق همه ست، مگه ما روایت نداریم که زکات علم نشر دادن آن است؟

اما به چه قیمتی؟ به قیمت گرونی؟
چقدر از نشریات دیگر به فعالیت های خودشون



معرفی

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۸ ■ ۲۷ شهریور ۱۳۹۹

نوجوان
۱۳۹۹



احمد قچاوند

آینده‌ای که در دنیای فیلم و کتاب‌های جدید می‌بینیم چقدر واقعیت دارد؟

ادای نویسنده‌ها!

به پیشگویی شیوع ویروسی شبیه کرونا پرداخته شده از پر مخاطب‌ترین فیلم‌های ژانر علمی-تخیلی در چند ماه اخیر محسوب می‌شود که این امر به دلیل شیوع بیماری کرونا و شباهت‌هایی که کرونا با پیشگویی‌های انجام شده توسط فیلم شیوع دارد، اتفاق افتاده است. مادر این شماره نوجوان به سراغ بررسی ژانر علمی-تخیلی رقتیم تا ضمن معرفی آثاری در این حوزه، شما را با دنیای بزرگ آثار علمی-تخیلی آشنا کنیم.

ژانر علمی-تخیلی یکی از ژانرهای جذاب و پر مخاطب در میان نوجوانان محسوب می‌شود که با تکیه بر دو عنصر خیال و پیشگویی‌های علمی سعی می‌کند تا حوادث و اتفاقات خارق‌العاده‌ای ایجاد کند. آثار ژانر علمی-تخیلی به رمان محدود نمی‌شوند و با رقم خوردن پیشرفت‌های تکنیکی، پای این ژانر به به دنیای سینما هم باز شده است. برای مثال فیلم «شیوع» که در آن

آینده‌ای شبیه به حال!



من همیشه گفتم و باز می‌گم که ملاک خوب و بد بودن یک کتاب، فیلم یا هر چیز دیگری که مخاطب دارد تعداد چاپ‌های اون کتاب یا میزان فروش اون فیلم یا محصول نیست، یعنی ممکنه از یک فیلم خیلی تعریف کنن ولی وقتی تو میری می‌بینیش، با خودت می‌گی این

که اصن سروتیش معلوم نبود! و برعکسشم هست که ممکنه تو دیوونه به کتاب بشی ولی وقتی دوستان میرن همون کتابو میخونن اصلا ازش لذت نمی‌برن!

درباره کتاب **زایو** مهمترین عاملی که وجود داره شاید ساختار شکنی اون توی ایجاد داستان باشه! یعنی چی حالا؟

یعنی این که داستان این کتاب از اون جنس داستاناس که اصلا همه پسند نیست ولی قطعاً طرفدارای خیلی خاص خودش داره که این جنس داستان هارو که ترکیب ماجراهای علمی و تا حدودی تخیلی داره رو خیلی می‌پسندن.

البته نکته مثبت دیگه زایو اینه که «ایران» رو با بهتر بگیم به دانشمندی ایرانی روناچی جهان معرفی کرده. دقیقاً کاری که هالیوود چندین و چند ساله که داره درباره آمریکا انجام میده و به خورد ما میده!

پس از جیتی چقدر خوبه که این جنس داستان‌ها بیشتر بشن و کم کم مسیر خودشونو بین خواننده‌ها پیدا کنن و بعدش میشه روی ساختن فیلم و پویانمایی با این جنس داستان‌ها هم کار کرد!

دنیای بدون کودک



یکی از عواملی که لازمه تا توی فیلم‌سازی درباره موضوعات مربوط به آینده بتونیم موفق باشیم، کنترل کردن قوه تخیل و در عین حال استفاده کردن از اونه!

یعنی هم لازمه که به مقدار فیتیله رویارازی مون رو شل کنیم و اجازه بدیم تراوش کنه، هم باید کنترلش کنیم که دیگه بیش از حد غیر قابل باور هم نشه.

فرزندان انسان فیلمیه که شاید اگر ۲۰ سال پیش می‌دیدمش، احساس می‌کردیم نویسنده

نیاز داره حتما پارکشو عوض کنه چون قطعاً جنسش اصل نبوده!

ولی وقتی بعد از ۱۴ سال می‌شینیم و نگاش می‌کنیم متوجه می‌شیم که اصلا شکستن چارچوب‌ها لازمه ساخت یک فیلم موفق درباره موضوعات مربوط به آینده است.

موضوع فیلم هم شاید خیلی به حال و احوال این دوره و زمونه‌ای که داریم توش زندگی می‌کنیم نزدیک باشه. دنیایی که دیگه هیچ بچه‌ای توش نیست! چقدر می‌تونه وحشتناک باشه؟

هرچقدر هم که موضوع به ظاهر ساده بیاد ولی این درک نویسنده از متن و هوش کارگردانه که می‌تونه به موضوع رو از لایه لای اتفاقات مختلف هدایت کنه و حرفی که می‌خواد رو به مخاطبش بزنه!

من پیشنهادم اینه که توی این آخر هفته حتما این فیلمو ببینید و یکم دربارش فقط فکر کنید!

چالش‌های ارتباط با فضایی‌ها!

حسام مدرس (نقش اول داستان) به دانشجوی باهوشه که داره توی یکی از شهرهای آمریکا تحصیل می‌کنه و بعد از یک سری ماجرا چشم باز می‌کنه و می‌بینه که رفته توی سال ۱۵۰۰!

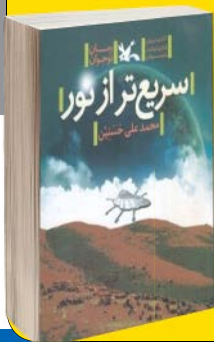
من خودم این کتابو چند سال پیش خوندم ولی به قدری داستان و ادبیات داستان جذاب و تا حدودی منحصربه‌فرد بود که هنوزم داستان کتاب توی ذهنم مونده!

فراز و فرودهایی که هر چند صفحه یکبار باعث می‌شن نتونین آخر داستان رو پیش‌بینی کنید، شخصیت‌هایی که شاید شما رو حتی یاد فیلم جنگ ستارگان هم بندازه و خلاصه کلی اتفاق که همه اینا باعث می‌شن نتونین کتاب رو تموم نکرده زمین بزارید!

به نظرم کتاب نوشتن برای نوجوون‌ها خیلی سخت‌تره چون نویسنده هم باید ادبیات ساده‌تری رو به کار ببره و هم باید داستان‌ش اون شور و نشاط دوران نوجوونی رو داشته باشه! یعنی عملاً نویسنده از چند جهت تحت فشاره و ممکنه به جایی کم بیاره!

محمد علی حسنین (نویسنده) انصافاً توی داستان‌پردازی و خلق شخصیت‌های عالی عمل کرده و به شما این قول رو میدم که موقع خوندن کتاب **سریع‌تر از نور** اصلاً احساس خستگی نکنید و به نفس تا آخرش برید!

بریم سال ۱۵۰۰! قراره با فضایی‌ها دوست بشیم!!!



زمین دیگر جای زندگی نیست!



کره زمین اونقدر وضعیتش بد شده بوده که دیگه قابل سکونت نبوده و حدود ۵۰۰۰ نفر از آدم‌ها رو سواریه ستاره‌پیما کردن تا اونا رو به یک سیاره قابل زندگی برای بشر برسونه! این مسافرت حدود ۱۲۰ سال قراره طول بکشه و برای همین آدم‌ها رو توی محفظه‌هایی قرار دادن که از پیر شدن نشون

جلوگیری بشه! و این که اصلاً چه اتفاقاتی افتاده که زمین دیگه قابل زندگی کردن نبوده هم خیلی مهم نیست ولی برای مخاطبی که الان داره فیلم رو می‌بینه قابل باوره که ممکنه همچین اتفاقاتی بیفته و دور از انتظار نیست!

پس اول این که لازم نیست همه چیز رو توی فیلم نشون بدیم و دوم این که تخیلمون رو بیش از حد به کار نمی‌بریم تا اونجایی که اصلاً نشه باورش کرد!

«کریس پرت» و «جینفر لارنس» هرکدومشون سبک شاداب و با نشاطی توی بازیگری دارن و به ته مایه از طنز توی کاراشون همیشه هست و حالا که این دوتا کنار هم قرار گرفتن داستان مادر عین حال که علمی تخیلیه، به مقدار خوبی هم طنز لایه لاش داره و همین نمیزاره از خشکی بیش از حد حوصلمون سر بره!

مورتن تیلدام (کارگردان) هم که خودش با ساخت فیلم موفق بازی تقلید ثابت کرده و جایی برای معرفی بیشتر باقی نمیزاره.

و نکته آخر هم این که فیلم **مسافران** رو فقط نبینید، هم ببینید و هم دربارش فکر کنید!



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۸ • ۲۷ شهریور ۱۳۹۹

نوجوان
باز



محمدصادق
امانی



با تشکر از
عطیه ضرابی

انگیزه من بیشتر نوعی رقابت جویی با سایر ملل بوده و دوست داشتم روزی رو خلق کنم که دانشمندان ایرانی مسائل جهان رو حل میکنن.



کمی شعاری به نظر برسد اما من با این مستقیم گویی عملاً به نوعی از وضع فعلی انتقاد کردم؛ یعنی وقتی نوجوان ایرانی در «زایو» میخونه که در سال ۱۴۲۰ ایران خودرو در رتبه یک تولید هواروهای جهان قرار داره اما بعد به وضعیت فعلی صنعت خودروسازی نگاه میکنه، تفاوت رو متوجه میشه و با دیدن آینده پیشرفته، تلاش میکنه تا به اون آینده برسه.

تا حالا از مخاطب نوجوان بازخورد گرفتین؟ اون بازخورد چی بوده؟

به واسطه رفتنم به مدرسه و حضور در فضای مجازی با مخاطبان نوجوان در ارتباط بودم و عمدتاً بازخوردها مثبت بوده و نوجوان ها از پیرنگ هیجانی و اختراعات موجود در «زایو» خوشش اومده.

یکی از بازخوردهایی که ما از نوجوان ها گرفتیم احساس افتخار و خودباوری بوده که بعد از خوندن «زایو» دریافت کردن.

این موضوع ققدر هنگام نگارش «زایو» برای شما مهم بوده؟ متأسفانه الان فضای کلی جامعه مولد احساس خستگی در میان نوجوان هاست، در این شرایط ادبیات داستانی باید مولد حس پویایی باشه و من سعی کردم در «زایو» این حس پویایی رو ایجاد کنم.

ظاهراً بعد از زمان «زایو» رمان دیگه ای هم در حال نوشتن دارین؟ حالا که به آخر مصاحبه رسیدیم کمی برای ما درباره جدیدترین رمان خودتون توضیح میدین؟

رمان جدید من دنباله رمان «زایو» محسوب میشه و «ایزا» نام داره که درواقع یک انسان کشت ژنتیکی شده است که به صورت هوشمند عمل میکنه و سعی میکنه به عنوان یک ضد قهرمان دنیای آرمانی جبهه قهرمان را به چالش بکشه.

رمان «ایزا» کی منتشر میشه و به دست مخاطبین میرسه؟ «ایزا» در حال چاپ است و ان شاء... در آینده منتشر میشه.



با نویسندۀ رمان «زایو» درباره رویاپردازی در داستان و بازخورد آن بین نوجوانان حرف زدۀ ایم

ماموریت ایران ۱۴۲۰

مصطفی رضایی، از آن نویسندۀ های رویاپردازی که این دفعه رویای خودش رو با نوشتن رمان «زایو» با نوجوان ها به اشتراک گذاشته و تا چاپ ۱۷ هم به فروش رفته؛ برای همین در یک بعد از ظهر معمولی به تحریریه نوجوانه دعوتش کردیم تا درباره رمان تخیلی ای که نوشته حرف بزنیم.

بعضیا فکر میکنن نویسندۀ ها آدم های اهل مطالعه ای هستن که نوجوانی بدون شیطنتی داشتن، ققدر این کلیشه درباره نوجوانی شما درستۀ؟

من از بچگی زیاد مطالعه می کردم و خصوصاً داستان زیاد می خوندم اما در کنار مطالعه، نوجوانی شیطون و تجربه گرا هم بودم و به شدت به بازی های پلی استیشن و بیگا علاقه داشتم و همیشه دوست داشتم خودم فضایی را که در بازی ها می بینم، خلق کنم.

با این حساب نویسندگی رو به صورت جدی از دوران نوجوانی شروع کردین.

من در دوران نوجوانی کتاب و مجله زیاد می خوندم اما شروع جدی نویسندگی من به اواخر دوران دانشجویی برمی گرده که با کارگاه های نقد آقای سرشار آشنا شدم و ایشون من رو تشویق کرد که داستان کوتاه بنویسم.

پس شما از داستان کوتاه شروع کردین و به رمان «زایو» رسیدین؟

بله، البته قبل تر از اون هم خاطره و روزنوشت می نوشتم تا به داستان کوتاه رسیدم و الان هم دنبال این هستم که تعدادی از داستان های کوتاهی را که نوشتم چاپ کنم.

ایده رمان «زایو» از کجا به ذهن شما رسید؟

سال ۹۳ که ویروس ابولا در آفریقا شیوع پیدا کرده بود، ایده رمان «زایو» به ذهن من رسید و در مدت زمان دو هفته رمان «زایو» رو نوشتم و البته سه ماه هم برای اصلاح اون وقت گذاشتم.

اگر بخواین در چند جمله ماجرای رمان «زایو» رو به گونه ای تعریف کنید تا مخاطب نوجوانه به خوندن این رمان ترغیب شه، چه چیزی تعریف می کنین؟

این رمان ماجرای شیوع یک ویروس به نام زایو در سال ۱۴۲۰ رو روایت میکنه که خبر اون از مسیر وزارت مقاومت جمهوری اسلامی فلسطین به ایران میرسه و یک تیم ایرانی همراه قهرمان داستان مامور میشه درباره آزمایشگاهی که ویروس را تولید کرده تحقیق کنه اما با حمله یک گروه تروریستی مواجه میشه و ماجراهایی برای این تیم پیش میاد.

اثری که شما تولید کردین در ژانر علمی-تخیلی دسته بندی میشه، آیا دلیل خاصی وجود داشت که در اولین اثر حرفه ای که نوشتین به سمت این ژانر رفتین؟

اغلب داستان های کوتاهی که نوشتم رئال (واقعیت) یا سوررئال (فراواقعیت) بود اما ایده «زایو» همون طوری که گفتم به صورت دفعی به ذهنم رسید، البته باید این رو اضافه کنم که اصولاً این که ۵ تا ۲۰ سال آینده جهان به کدوم سمت میره همواره برای من مساله سازی میکنه و من هم دوست دارم در این باره بنویسم.

کتاب ها و فیلم های زیادی در جهان در ژانر علمی-تخیلی نوشته میشه، به نظر خودتون مهم ترین فرق اثر شما یا دیگر تولیدات این ژانر در جهان چیه؟

اگر از جهت محتوایی صحبت کنیم، فکر می کنم سرچشمه های فکری و معرفی مهم ترین تفاوت رمان «زایو» با دیگر آثار موجود در جهان است و من سعی کردم که در رمان خودم این سرچشمه های معرفتی رو در قالب داستان بازگو کنم.

نکته جالب اینه که در «زایو» شخصیت هایی از دیگر کشورها هم هستن، انگیزه شما از خلق شخصیت های فراملیتی چی بوده؟

انگیزه من بیشتر نوعی رقابت جویی با سایر ملل بوده و دوست داشتم روزی رو خلق کنم که دانشمندان ایرانی مسائل جهان رو حل میکنن.

در اثر شما برخی پیشگویی ها صورت گرفته و مثلاً ایرانی ها در ۲۰ سال آینده در اوج صنعت و تکنولوژی به تصویر کشیده شدن، این موضوع در رمان «زایو» کمی شعاری پرداخته نشده؟ در جاهایی مستقیم گویی شده است که شاید

آثار ژانر علمی-تخیلی ارتباط بیشتری برقرار کنند.

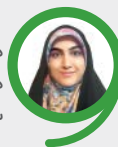
به همین دلیل است که بسیاری از موسسات و کمپانی های فرهنگی- رسانه ای جهان، سرمایه گذاری های هنگفتی را روی ژانر علمی-تخیلی انجام دهند تا به تعبیری رویاسازی را جایگزین رویاپردازی کنند و آینده مورد نظر خودشان را در ذهن نسل آینده ساز ایجاد کنند.

حرف آخر
حتماً شما هم موافق هستید که نوجوانان بیش از سایر رده های سنی به ژانر علمی-تخیلی علاقه مندند، موضوعی که علت آن را باید در رویاپردازی نوجوانان جست و جو کرد. نوجوانان به دلیل شرایط خاص روحی که دارند بیش از دیگران رویاپردازی می کنند و این موضوع باعث شده تا با



همدلی آیلاند!

مهدیه توتونی
مدال آور المپیاد
سواد رسانه‌ای



این روزها کمتر فرصت گشت‌وگذارهای بی‌هدف در فضای مجازی را پیدا می‌کنم اما گاهی از

استوری‌های اینستاگرام رد می‌شوم. ۵۵ ثانیه‌هایی که زمان زیادی به نظر نمی‌آیند و اگر هم چاشنی طنز داشته باشند، خستگی را از تنم بیرون می‌کنند. یکی از آنها را باز می‌کنم، صدای معلمی کلافه را در حالی که از کوره در رفته و معلوم است بچه‌ها در کلاس مجازی حسابی حرصش را در آورده‌اند، استوری کرده‌است! معلم حرص می‌خورد و من غش غش می‌خندم. از آنجا که فضای مجازی همدلی ما را بیشتر کرده (!) دلم نمی‌آید خودم تنها تنها خندیده باشم. علامت موشک را انتخاب می‌کنم و برای چند نفر دیگر هم می‌فرستم که با هم بخندیم.

می‌زنم استوری بعدی؛ صاحب استوری به طرز روشنفکرانه‌ای از توفیق‌های اجباری که کرونا با آمدنش

برایمان ایجاد کرده، نوشته است؛ از همدلی‌های اجتماعی در فضای واقعی گرفته تا فضای مجازی.

یاد صدای معلمی می‌افتم که به خاطر تلفظ غلط کلمه آنلاین، تا مدت‌ها سوژه فضای مجازی بود. من فکر می‌کنم ما تا وقتی دانش‌آموزهای حضوری بودیم، همدلی و درک بیشتری داشتیم. وقتی معلمی برای ارائه درسش مشکلی با لپ‌تاپ و دیتاشوپیdamی‌کرد، چند نفر از دانش‌آموزها داوطلبانه به کمک او می‌رفتند و حتی با حوصله برایش توضیح می‌دادند چه باید بکند. معلم هم با این‌که سرعت کمی برای یاد گرفتن روش‌های نوین تدریس در عصر دیجیتال داشت، تلاش می‌کرد هر دفعه چیز جدیدی برایمان بیاورد تا درس را هر چه بهتر یاد بگیریم.

حالا اما فرق می‌کند. خدا نکند معلمی که بعد از سال‌ها تجربه تدریس پای تخته سیاه و تنفس گرد گچ، توفیق اجباری تدریس آنلاین نصیبش شده، در یکی از صوت‌هایش سوتی بدهد. یا کمی کمتر از نسل ما با فوت‌وفن‌های شبکه‌های اجتماعی آشنا باشد. آنجاست که آن را مرهمی برای دق و دلی‌هایمان از مشکلات بی‌شمار کلاس‌های مجازی قرار می‌دهیم و تا می‌توانیم برای خندانند همدیگر و افزایش



همدلی‌مان (!) انتشارش می‌دهیم.

مجازی شدن زندگی‌های ما آن هم درست موقعی که از بازدهی کلاس‌های حضوری مان هم رضایت آنچنانی نداشتیم، اتفاق ناخوشایند اما غیرقابل‌گریزی بود؛ با این حال حواسمان به معلمانی که گاهی شکاف نسلی عمیق‌تری با ما دارند هم باشد. توفیق اجباری واقعی آن است که یاد بگیریم در این فضا، امانتدار حرف‌ها و مستندات هم، به خصوص معلم‌های مان باشیم و با همدلی به معنای واقعی آن، به کمتر شدن شکاف نسلی‌مان کمک کنیم.

درباره موج‌های اجتماعی که در فضای مجازی ایجاد می‌شود

جریان‌سازی هشتگی

ریحانه فولادی



شمایی که گوشی‌تان شده همدتان و ادبیات گفتاری و نوشتاری شما به «هشتگیات!» پیوند خورده‌است؛ چندبار در روز گوشی‌تان را چک می‌کنید؟ هر روز؟ روزمان را با گذاشتن یک هشتگ و شاید بیشتر، شیر و ارسال می‌کنیم. ممکن است پشت این هشتگ‌ها حرف‌های تازه و بیرنگ و صاف یا پررنگ و لعبایی باشد که بعد ذهنی ما را تزیین کند. حتی می‌توانیم این فضا را به شکل دریاچه‌ای تصور کنیم که هر کس به نوبه خود سنگی در آن می‌اندازد؛ سنگ‌ها همین هشتگ‌ها و پست‌های ما هستند و حباب‌هایی که از این پرتاب سنگ حاصل می‌شود، مانند حالت ذهنی و جریان‌های ایجاد شده در فضای مجازی هستند. تا حالا شده بالا و پایین کردن صفحه لمسی گوشی‌تان با هشتگ‌های خودمانی، لوس و به قول خودمان، خمز مواجه شوید؟ مثلاً هشتگ «# من - و - نهنگ - خونگیم - یهویی» یا «# بازگشت - به - خانه» یا «# خنگولی - موقع - امتحان» و... کم مانده هشتگ بگذارند: «من - و - فرشته - مرگ - به - دقیقه - مونده - به - آخر - عمرم»! به نظر می‌رسد این بحران هشتگی باید با فرهنگ‌سازی و روشنگری در میان مردم، محدودتر شود یا سمت و سویی مناسب‌تر پیدا کند.

راستی - گفتم - جریان‌سازی

کسانی که می‌خواهند در حوزه‌های

فرهنگی یا اجتماعی جریان‌سازی کنند، برای رساندن هدف ذهنی خودشان به دنبال بیان مفاهیم مشترک در اقشار مختلف جامعه می‌گردند و این مسأله در طول تاریخ به شکل‌های گوناگون وجود داشته‌است. حال یک زمان تنها در فضای حقیقی جریان می‌یافت و اکنون فضای مجازی را نیز مورد توجه قرار داده‌است. گاهی نیز یک فرد یا گروه به دنبال ایجاد یک جریان جدید یا حمایت از یک جریان موجود می‌گردند. چند مثال بارز در این حوزه را با هم مرور کنیم. مثلاً در ارتباط با با حادثه پلاسکو، چقدر سلفی گرفته شد و گاه موضوعگیری‌های سیاسی هم در حاشیه آن اتفاق افتاد. یا چرا راه دور برویم، در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری گذشته، هشتگ «# تا - ۱۴۰۰ - با - روحانی»

هشتگ - و - اعتقادات

حتماً هشتگ‌هایی را که زیرعکس‌های



منذهبی یا مربوط به آداب و رسوم ملی‌مان می‌آید، دیده‌اید. جالب اینجاست که گاهی قاب‌بندی زیبایی را حتی برای مخاطبان کشورهای دیگر فراهم آورده‌است. شاید یکی از بهترین اتفاقات در این خصوص آن باشد که بتوانیم اعتقادات و آداب و رسوم کشور خود را در فضایی که مردم سراسر جهان، با دیدن، آیین‌ها و دیدگاه‌های مختلف حضور دارند، منتشر کنیم. و خیلی بد است اگر وقتی پای اعتقادات مان وسط می‌آید اهمیت ابراز آن در فضای مجازی را فراموش کنیم.



من - محمد - را - دوست - دارم

نشریه فرانسوی شارلی ابدو سه‌شنبه گذشته در یک گستاخی جدید کاریکاتورهای جنجالی موهن درباره پیامبر گرامی اسلام (ص) را بازنشر کرد. مسأله‌ای که با واکنش رهبر معظم انقلاب، مراجع و مردم مسلمان در سراسر جهان همراه شد و به راستی که باید این رفتارها را نمونه‌هایی از جاهلیت مدرن عصر حاضر دانست.

آنچه در فضای حقیقی در مقابله با این رفتار ناشایست صورت گرفت، کم‌کم پا به فضای مجازی هم گذاشت و هشتگ # من - محمد - را - دوست - دارم به طور گسترده در این فضا منتشر شد. گرچه خیلی از کسانی که در کوچک‌ترین موضوعات سردمدار هشتگ‌زدن و پست‌گذاشتن و ابراز نظرند، اینجای ماجرا چشم بستند و در صفحات مجازی شان هیچ واکنشی نشان ندادند.

گفت وگو با حسین دارابی، کارگردان جوان دریک قدمی ساخت اولین فیلم بلندش

خروج از دوران سردرگمی

این اصطلاح که میگویند نیتة اصولاً روزیون همه مومن هست! هر کسی با یه نیتی سمت هدفش میره، یکی به خاطر علاقه، یکی صرفاً برای کسب درآمد اما بعضی ها توان انتخاب هدفشون همیشه یه نگاه ویژه ای به اعتقادشون دارن و کار برای آدمای اولویت بیشتری نسبت به موفقیت فردیشون داره. شاید فیلم های کوتاه حسین دارابی رو ندیده باشین اما تیزرهای فرهنگی مربوط به کمیتة امداد با اون گروه های جذاب رو که ساخته دست اوست حتما دیدن. «دایو» و «علمک» از کارهای قبلی دارابی، حرفاشو با هم بخونیم

✎ ورود به دنیای فیلم از چه زمانی براتون جدی شد؟

سال ها کار تئاتر انجام می دادم اما راضی نبودم، در واقع با خودم بعد از اجرا کلی کلنجار می رفتم و می گفتم این تعداد مخاطب زیاد نیست و با خودم دو دوتا چهارتای می کردم و احساس می کردم این مخاطب واقعا کمه. و همین باعث شد وارد فضای فیلم و فیلمسازی بشم.

✎ چه مسیری رو طی کردین تا امروز که در آستانه فیلم بلند سینمایی هستین؟

راه، راه پرفراز و نشیبی بود و از خداوند شاکرم که تجربیات خوبی رو در اختیارم قرار داد. اول از همه این بود که بنده وارد آموزش تئاتر شدم و بعد وارد بازیگری تئاتر، جالبه بدویند در تمامی فرهنگسراهای تهران اجرا داشتیم و مورد تشویق قرار گرفتیم. اما بعد از کار تئاتر وارد کار تدوین شدم و بعد از تدوین هم فیلم انجام می دادم که اولش با تدوین فیلم های کوتاه شروع شد و کم کم فیلم های بلند و در آخر مستند تدوین می کردم، اما چیزی نگذشت که شروع به ساختن فیلم کوتاه کردم و بعد هم نیمه کوتاه و در آخر فیلم بلند کار کردم. در این بین اساتید بنده کم تاثیرگذار نبودند چون واقعا برای ساختن تک تک کارهام بنده رو تشویق می کردن و مدام می گفتن تو می تونی، همین تشویق ها باعث می شد که با کمک یکی از دوستانم پول جمع کنیم و سعی کنیم یک فیلم خوب بسازیم. و در نهایت فیلمی ساختیم به نام «کرایه ها آماده» که باعث شد وارد جشنواره عمار بشم و دیده بشم. و بعد هم آشنایی با باشگاه فیلم سوره شروع شد که سبب شد فیلم های کوتاه زیادی بسازم و همین باعث شد بیشتر به راهم ایمان داشته باشم و تجربه کسب کنم و البته رجوع کنم به ساختن فیلم سینمایی.

✎ تلاش شما در دوران نوجوونی چقدر در رسیدن به جایگاه فعلی تون موثر بوده؟

بنده در دوران کودکی و مخصوصاً نوجوانی، به شدت دنبال هنر بودم اما چون در خانواده خیلی سابقه زیادی در حوزه فنی و مهندسی داشتیم به همین دلیل از من هم توقع داشتن که به رشته های فنی رجوع کنم. حتی در کنار پدرم کار کردم و تجربه های زیادی به دست آوردم اما اصلاً خودم رو در کارهای فنی پیدا نمی کردم، نه تنها فنی بلکه در کارهای دیگه اصلاً از خودم راضی نبودم



نکنیم که هرچقدر هم که انسان زمان رو خلاصه کنه و برسه به هدفش، باز هم طول مسیر جزئی از هدفه

✎ اساساً دوره نوجوانی خودتون رو چطوری گذروندین؟

دوره نوجوانی بنده، دوران سردرگمی من بود. چون وابسته به تجربه نکردن و درس خوندن بود و البته فضای کنجکاوی و تجربه کردن و یادگرفتن هم بود، اما در کل دوست داشتم مدام در حال تجربه کردن باشم که لطف خدا شامل حالم شد و به سفارش یکی از اقوام به اساتید برجسته اخلاق معرفی شدم که شرکت در این چنین کلاس ها باعث می شد در دوره نوجوانی، اعتقادات فکری و اخلاقی من شکل بگیره که در طول زندگی به شدت به من کمک کرد...

✎ به نظر شما سینما کجای زندگی ماست؟

من کلاً حرف هنرهای تصویربرداری رو خدمتتون می گم. به نظر من مخصوصاً با شرایط الان و بیماری کرونا نقش بیشتری در زندگی عموم مردم داره، چون مردم نسبت به گذشته بیشتر با فیلم انس گرفتن و همزات پنداری کردن. مثل نوع نگاه، نوع تفکر، نوع لباس، نوع غذا و... چون وارد زندگی مردم شده. می تونم بگم پا به بخش مهمی از زندگی آدم ها گذاشته، اما این موضوع هم می تونه امیدوارکننده باشه و هم می تونه ناامیدکننده! اما اگر بتونیم از این فرصت ها استفاده کنیم خیلی خوبه.

✎ نظرتون درباره سینمای حال حاضر ایران چیه؟

سینما سال هاست در مسیر خوب و درستی پیش نمی ره و من خیلی آن رانمی پسندم اما احساس می کنم آینده سینمای ما متفاوت و جوانای مستعد به سینما رجوع کنن تا سینما وضعیت بهتری پیدا کنه، اما اگر سینما بتونه با کارهایی که ارائه می ده ایجاد انگیزه و امیدو باور بکنه، قطعاً خیلی عالی می شه، گرچه متأسفانه هنوز سینما به این سمت نرفته.

✎ چرا به نوجوانان در حوزه سینما اهمیت زیادی داده نمی شه؟

به نظرم از بیشترین مخاطبان در دنیا، نوجوونا هستن و به همین دلیل که تلاش می کنن فیلم های موثری

برای قشر نوجوان ساخته بشه. مخصوصاً هالیوود... چون به این باور رسیدن که یک نوجوان ذهن آماده تری برای جهت گرفتن و آماده شدن داره. اما متأسفانه در کشور ما به این موضوع اهمیتی داده نمیشه و هیچ گونه توجهی نمی کنن! چه بسا که همین نوجوونا بتونن برای قشر نوجوان کار تولید کنن. از چیزهایی که در سینما وجود نداره، متأسفانه بحث کار برای نوجوونا، شاید هم فکر می کنن پرداختن به قشر نوجوونا چندان مهم نیست یا شاید معتقدن تولید فیلم برای نوجوونا، مخاطب کمتری داشته باشه، اما من می گم کار خوبی ساخته نشده که مخاطب کمتری داشته باشه!

✎ یه نوجوونی که می خواد یه روز خودش رو در جشنواره فجر ببینه از این سن باید چیکار کنه؟

اولین نکته مهم برای یک نوجوان اینه که هدف داشته باشه یا اگر در دوران نوجوونی هدفی رو مشخص نکرده، حتماً به دنبال بره چون دوره نوجوانی، دوره تجربه هاست و قطعاً شناخت خودش می تونه به شکوفایی استعدادها کمک کنه، اما در کنارش می تونه مدام با خودش تکرار کنه باید یک کار بزرگ انجام بدم و من یک آرمان دارم. یک جلسه داشتم پایین شهر تهران و مدام به نوجوانان می گفتم که شما خودتون رو دست کم نگیرید و مطمئن باشید که حتماً می تونید به اهداف بزرگ دست پیدا کنید. حتماً نباید تنها هدف تون رسیدن به جشنواره فجر باشه. چون عقیده ام اینه که اگر آدم ها هدف های کوچیک داشتن باشن کوچیک می مونن. هدف می تونه بزرگتر از این ها باشه که اول از همه به نظرم باید هدف الهی باشه و خدمتگزاری و جلب رضایت ولی عصر (عج) در راس اهداف باشه و البته اثرگذاری در حد توان! ولی برای رسیدن به این هدف ها مهم ترین کار و لازمه رسیدن به هدف اینه که یک نوجوون سعی کنه خودش رو بشناسه و نکته بسیار مهم اینه که بتونه استعدادهاش رو کشف و شکوفا کنه چون بنده بارها دیدم که یه نوجوون رجوع به کاری کرده که اصلاً استعدادی در اون کار نداشته و اگر کمی روی کشف توانایی های خودش وقت می داشت قطعاً می تونست در کار دیگه ای موفق تر باشه، به نظرم کاری که یک نوجوون میتونه انجام بده همینه!



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۸ • ۲۷ شهریور ۱۳۹۹

نوجوان
جام



فاطمه کریمی



با تشکر از
عطیه ضرابی



راستی یادمون
رفت بکیم
آقای دارابی
از هنر جوهای
باشگاه فیلم
سوره (حوزه
هنری) هستن و
خبر خوب اینه که
این باشگاه داره
شرایط رو فراهم
می کنه که سن
ورود هنرجوها
تا ۱۷ سال پایین
بیاد
اگر به ساخت
فیلم علاقه
دارین فرصت را
از دست ندین



جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۸ ■ ۲۷ شهریور ۱۳۹۹

نوجوان
ج.م.ج



پیام‌های خود را به
پست الکترونیکی
ضمیمه نوجوانه
به نشانی
زیر ارسال کنید.

info@jamejdaily.ir



شماره پیامک

۳۰۰۰۱۲۲۳

نیز راه ارتباطی
دیگر ما
باشماست



حسین شکیب راد دبیر نوجوانه، ۱۸ ساله که ۱۸ سالشه و به قول خودش در فصل نوجوونی زندگیش باقی مونده. **زهرا قربانی** که دبیر تحریریه نشریه است، با همه جوونیش، کلی سابقه کاری داره و همین باعث شده نوجوون‌ها رو خوب بشناسه. زحمت رنگ و لعاب ضمیمه نوجوانه هم که باعث شده مطالب خوندنی تر شن روی دوش **محمد لوریه**.

ولی ضمیمه **نوجوانه** با همت کلی نوجوون و جوون تولید می‌شه که باید بگیم دم همشون گرم!

آقای همه دان!

آن بحروفا، اند صفا، اهل دعا، هم به زمین، هم به هوا، سوخته جمال، گمشده خیال، محبوب مردمان، مقبول لامکان، رفیق بی‌کَلک، ملیح و بانمک، مجذوب کثرت، محلول وحدت، مخلوط و مخصوص، پیچیده نام او از روس تا توس، پیشگوی علی الاطلاق، جناب نوستراداموس - دامت افاضاته - از گنده‌بکان عرصه پیشگویی، پسگویی، پرگویی، کم‌گویی، پررویی، کم‌رویی، پس‌رویی و پیش‌رویی بود.

بسیاری از حوادث، جنگ‌های آینده، گذشته، حال، مضارع، ماضی و از جمله انواع آنها، التزامی، ملموس، اخباری، ساده، استمرار، بعید، قریب، غریب، عجیب و غیره، پس از اتفاق افتادن، پیشگویی‌شان به وی منسوب شد.

آورده‌اند که چیزی در خصوص دوران کودکی وی نیاورده‌اند و گفتنی است آن‌قدر درجه شدت این نیاوردن زیاد است که گویی اصلاً آن مرحوم دوره‌ای بسان دوره کودکی نداشته! البته اگر بی‌انصافی نکنیم باید معروض بداریم به ضرس قاطع قطع به یقین یک نکته را می‌توان درباره دوران کودکی وی گفت و آن این‌که او بی‌شک قبل از این دوره به دنیا آمده است. در شرح وی است که او در عنفوان نوجوانی به جای مطالعه و تحقیق و تفحص در علوم اربعه (هندسه، حساب، موسیقی و نجوم)، جو او را گیر همی شد و مشغول

تحصیل سه‌گانه تریوییم (دستور زبان، علوم بلاغه و منطق) شدی. و آن‌قدر پا قدمش خوب بودی که دانشگاه به دلیل ترس از شیوع بیماری «مرگ سیاه یا همان طاعون» به تعطیل رفتی. القصة او مجبور به ترک دانشگاه شدی و بیکار گشتندی.

این شد که در کار عطاری وارد گشت و چند صباحی به عطر و عطریات پرداخت تا این‌که دانشگاه طب مون پلیه گشوده شدی. پس از اندک زمانی، دانشگاه برای این‌که او را اخراج کند قانونی وضع کرد که هر کس پیش از تحصیل خود، عطاری کرده باشد اخراج می‌شود.

با این حساب فقط او اخراج شدی! اسناد اخراج او در حال حاضر هنوز در کتابخانه دانشکده موجود است. (اگر زنگ زدید داخلی ۴۵۹ را بگیرید!)

با وجود این، برخی ناشران و خبرنگاران و خانواده‌اش از آن رو که ضایع نشود بعدها وی را دکترو برخی نیز دکی می‌خواندند. او پس از اخراج از دانشگاه نیز ول کن ماجرا نبود و آن‌قدر عطاری کرد تا بخش عطاری مغزش ترکید و پیشگو شد.

نوستراداموس از طب به علوم ناشناخته یا علوم غریبه و پیشگویی روی آورد. تقویم‌های نجومی می‌نوشت و در قالب رباعی‌های دوبیتی، به پیشگویی‌های مختلفی روی می‌آورد.

داستان دنباله دار

- باشه داداش. تا یه ربع دیگه می‌رسم. فعلاً.
- حله. فعلاً.

قطع کردم و حاضر شدم. یک شلوار کتان مشکی و پیراهن سبز پوشیدم. دوچرخه‌ام را آماده کردم و راه افتادم.

یک ربع پا زدم و نفس نفس زنان رسیدم. جلوی خانه ویلایی رفیقم از دوچرخه پیاده شدم و زنگ زدم. اولش با خودم گفتم نکند شایان برای سورپرایز کردنم به من زنگ زده؛ اما هرچه صبر کردم در را باز نکرد. به موبایلش زنگ زدم، جواب نداد. ترسیدم نکند بلایی سرش آمده باشد. بعدش کمی فکر کردم و با خودم گفتم: «جوگیر نشو محسن. اینا همش توهمه!» تنها شانس همسایه پایینی‌شان بود. زنگشان را زدم. خودم را معرفی کردم و داخل شدم.

دوچرخه را در حیاط گذاشتم و بالا رفتم. یکدفعه دیدم در خانه باز است. ترسیدم. نکند دزد خانه را زده باشد. خواستم شایان را صدا کنم؛ ولی بعد نظرم عوض شد. اگر هنوز کسی در خانه باشد، متوجه من خواهد شد. آرام سرم را داخل بردم و خانه را برانداز کردم؛ اما چیزی که باعث شد بیخیال یواشکی وارد شدن بشم، خونی بود که روی سرامیک ریخته شده بود. فوراً داخل شدم، همه چیز به هم ریخته بود. انگار درگیری رخ داده باشد.

رد خون را گرفتم. تا داخل اتاق شایان بود. انگار که زخمی شده و خودش را تا اتاق روی زمین کشانده باشد. به سمت اتاقش دویدم. در بسته بود، جورابم حسابی خونی شده بود. قطعاً خبری از سورپرایز تولد نبود؛ در را باز کردم و با صحنه وحشتناکی روبه‌رو شدم... (ادامه دارد)

تلافی

قسمت اول

شروین منطقی

ساعت ۸ از خواب بیدار شدم، سریع گوشی‌ام را برداشتم. هیچ خبری نبود. از دیشب تا حالا نه تماسی بی‌پاسخ و نه پیامکی بی‌جواب، ناامید نشدم و شبکه‌های اجتماعی‌ای یکی یکی بررسی کردم؛ اما دریغ از یک پیام تبریک. لااقل من یک زنگ برای تبریک تولد به رفیق‌ها، می‌زدم. به خودم گفتم «اشکال نداره! لابد یادشون رفته. سهیل که کلاس تابستونی می‌ره و سرش شلوغه. آریا و آرمین هم که سرشون با مغازه باباشون گرمه. ولی شایان چی؟ اون فقط به کتابخونه مسجد رسیدگی می‌کنه و خیلی سرش شلوغ نیست. باید لااقل یه پیامک می‌فرستاد.» همین‌طور که به خودم دلداری می‌دادم، گوشی‌ام زنگ خورد.

- سلام داداش. چطوری؟

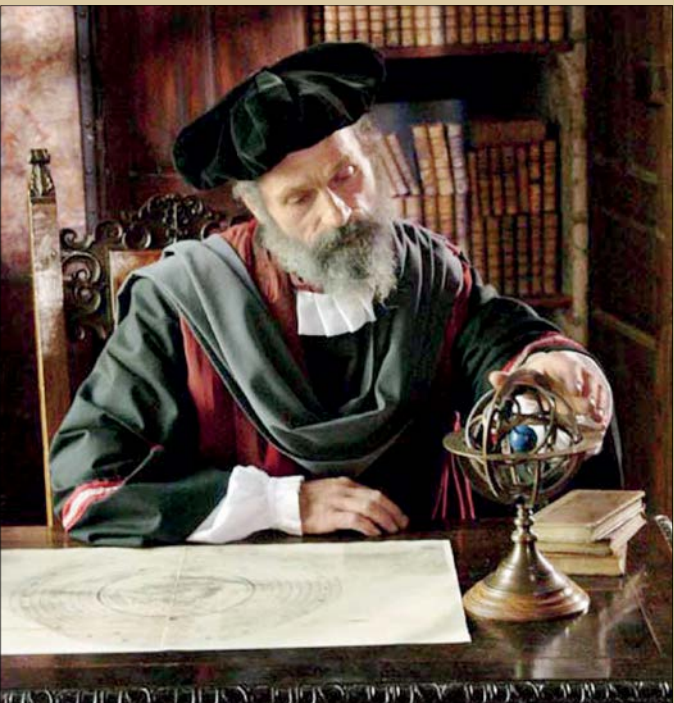
- سلام. قربونت برادر. تو خوبی؟ چه می‌کنی؟ سرت خلوته؟

- منم خوبم. آره سرم خلوته. کاری داری داداش؟

- نه بابا چه کاری! پلی استیشن کرایه کردم گفتم بیای بازی کنیم. نظرت؟

از این بابت خوشحال شدم. ولی این‌که تولدم را به کل فراموش کرده بود، برابرم سخت بود.

سید سپهر
جمعه‌زاده



□ □ □

او در رباعیات خود، فرار لوئی شانزدهم از پاریس و دستگیری او را و نیز به دنیا آمدن انسان‌هایی در آینده، روییدن گیاه لوبیا از دانه لوبیا، ظهور ناپلئون و نقش او در تاریخ فرانسه، روز بودن روز و شب بودن شب، جنگ جهانی اول، کوتاه شدن موها بعد از رفتن به سلمانی، تولد و ظهور هیتلر و پایان یافتن دنیا را پیش‌بینی کرده است که البته بنابر نکت و اندرهای آن پیروقت اهل فرانسه، الان حدود هشت سال از پایان جهان باید گذشته می‌بودی.

پس از اندکی زحماً و حکماً و فضلاً به او علاقه‌مند شدی و جملگی مردمان برای طالع‌بینی و وضع آینده و احوالات کواکب نزد او رفتندی.

زنان و دختران بی‌شماری از جمله آنها پسران، سمت او هجوم بردند.

نقل است معمولاً در این دست هجومات،

دیالوگاتی این چنین رد و بدل می‌شد:

- درود بر جناب نوستراداموس.

- ممنونم، خوش آمدید.

- عه! راست می‌گوید. خوش آمدم، از کجا فهمید؟!

عکس بی‌قاب

هر شماره یک عکس اینجا می‌گذاریم و شما می‌توانید شعر، جمله یا هر چیزی که در مورد آن به ذهن‌تان می‌رسد برای ما ارسال کنید. بهترین عبارات در شماره بعدی ضمیمه به اسم خودتان چاپ می‌شود.



مدرک دانشنامه دکتری پزشکی دانشگاه علوم پزشکی گیلان به شماره ۹۲۱ با تاریخ ۱۳۸۲/۵ متعلق به نوید مومنی فرزند مسعود مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمیته‌ای خودرو هاچ‌بک جک S3، مدل ۹۷، رنگ نقره‌ای، به شماره انتظامی ۹۶۶ ه ۸۲ - ایران ۹۱، شماره موتور HFC4GB33DJ0002495 و شماره شاسی NAKSG7420JB103523 به‌نام نوید شیفته مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.